

۳شنبه ۱۴۰۴/۱۰/۹ - ۹ رجب ۱۴۴۷ - ۳۰ دسامبر ۲۰۲۵ - فقه معاصر - فقه اداره - فقه انگیزش (فقه مدیریت رفتار سازمانی) - نقشه راه امام صادق ع در مصباح الشریعه - درس ۶۶ - روابط اربعه - رابطه دوم - رابطه مدیر با خود (تدبیر نفس) - اصول سبعه - اصل هفتم - ربطها بالفقه ۲

✽ مساله ۶۶: مدیران در مقام تدبیر نفس باید روی سلامت قلب خویش کار کنند و آن را از هرگونه واژگونی، پوشیدگی، انسداد، نفاق، ناسپاسی و... صیانت بخشند تا موانع فهم صحیح واقعیات و حقائق در سازمان از نفس آنان برطرف شود.

معلوم شد که نفس را باید به فقه ربط داد؛ یعنی پیوند داد تا در نهاد و نهانش بنشیند. فقه در معنای لغوی به معنای فهم است و در معنای اصطلاحی علم به احکام است. فتوا این شد که باید نفس را فهم کرد تا بتواند بفهمد و بفهماند، آن هم فهم عمیق که فقه است. البته در آیات قرآن برای فرآیند استفهام (فهم-تفهم-تفهم-تفاهم) موانعی معرفی شده است که نوعاً به قلب ربط دارد؛ یعنی فهم فعل قلب است لقوله تعالی: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^۱ ولی گاهی قلب دچار اکنه و طبع و صرف می‌شود که مانع از تفقه و تفهم هستند و چون کلمه‌ی فهم در قرآن یک بار بیش‌تر نیامده، کما مر. ولی واژه‌ی فقه فراوان است. بر این اساس فتوای امروز را بر کلمه‌ی فقه استوار می‌سازیم.

موانع فهم و فقه طبع^۲، قلب^۳، صرف^۴ قلب، مکنونیت^۵ قلب، کفر و نفاق هستند، طبق آیات ذیل:

- ۱- رُضُوبَانٌ يَكُونُ أَمْعَ الْحَوَالِفِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ. (التوبة: ۸۷) قلب خوالف و تارکان نبرد با باطل دچار طبع و ختم می‌شود، در نتیجه از فهم عمیق اوضاع محروم و ممنوع می‌شوند.
- ۲- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ. (المنافقون: ۳) نفاق عامل طبع قلب است.
- ۳- هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَقُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ. (المنافقون: ۷) نفاق مانع فهم عمیق است.
- ۴- وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً تَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاهُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (التوبة: ۱۲۷) اگر قلب مصروف و واژگون شود مسائل را نمی‌فهمد یا به عکس می‌فهمد.

^۱ وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحُجَّتِهِمْ كَثِيرًا مِنَ الْجِبِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (الأعراف: ۱۷۹)

^۲ طبع بر قلب، مهر زدن بر دل است و مجازاتی از سوی خداوند برای برخی از افراد محسوب می‌شود و مراد از آن در قرآن و روایات، سلب قدرت تشخیص از گنهکاران و عدم درک حقیقت از سوی آنان است. هدایت و اضلال الهی هرگز جنبه‌ی جبری نداشته و هیچ‌گونه منافاتی میان طبع قلب با هدایت الهی وجود ندارد؛ بلکه اضلال الهی به عنوان مجازات برخی از افراد مطرح شده است. طبع قلب اثر مستقیم اعمال خود انسان است، کردارهای ناشایست انسان و اعمال نادرست او سبب می‌شود پرده‌ای مانع از درک حقایق بر قلب انسان قرار گیرد. اهمیت این تحقیق با توجه به آیات قرآن و روایاتی که نسبت به این خطر بزرگ، هشدار داده است، درک می‌گردد. (میرجلیلی و حمیدی، «طبع قلب از دیدگاه قرآن و روایات» در دوفصلنامه عیون، ص. ۱۲۵)

^۳ از حضور پیغمبر ﷺ برمی‌گردند در حالی که خدا دل‌هایشان را از فراگرفتن و دریافتن آیات الهی و ایمان به آن برگردانیده است، به جهت آن که مردمی هستند که حرف حق به گوششان نمی‌رود. پس می‌توان گفت جمله‌ی «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» - البته بنا به گفته علمای کوفی که جایز دانسته‌اند جمله حالیه‌ای که اولش فعل ماضی است خالی باشد از حرف «قد» - جمله‌ایست حالیه. و چه بسا احتمال رود که منظور از جمله‌ی مذکور نفرینی باشد از خدای تعالی بر منافقین، و نظائر آن در قرآن زیاد است، و نفرین خدا در همه جا به معنای تهدید بشر است. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۹، ص. ۵۶۰)

^۴ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: اکنه جمع کن - بکسر کاف -، به معنای چادر و پرده‌ای است که در آن چیزی را پنهان و پوشیده می‌دارند، مکنون. پنهان، پوشیده، مخفی، مخفی، مستور، مکتوم.

۵- وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ يُقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. (الأنعام: ۲۵) قلب در پرده‌ی غفلت و ذنوب از فهم عمیق امور پیرامونی محروم می‌شود.

۶- وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُمْ فِي الْقُرْآنِ وَخَلَّ وَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا. (الإسراء: ۴۶)° اگر به قلب خود نرسیم دچار ناهم‌فهمی یا کج‌فهمی می‌شویم.

۷- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا. (الكهف: ۵۷)¶ قلب مکنون و دارای پرده، توفیق فهم عمیق ندارد.

تفقه: مذمت شدید، بلکه نفرینی از خدا در آیات فوق نسبت عدم فقه و فهم استظهار می‌شود به دلالت‌های ثلاث. نفرین علامت تهدید است بر کسانی که با ایجاد مانع فقه در قلبشان خود را از فهم دین و رسالات پیامبران محروم نموده‌اند و تهدید و مذمت علامت حرمت ناهم‌فهمی خودخواسته و خودساخته است. پس برداشتن موانع فقه و فهم عمیق از قلب امری الزامی برای مدیران و مکلفان است تا به فهم عمیق از امور سازمانی و غیرسازمانی موفق شوند و از آثار آن بهره ببرند، والله العالم.

فتحصل که مدیران در مقام تدبیر نفس باید روی سلامت قلب خویش کار کنند و آن را از هرگونه واژگونی، پوشیدگی، انسداد، نفاق، ناسپاسی و... صیانت و مراقبت کنند تا موانع فهم صحیح واقعیات و حقائق در سازمان از نفس آنان برطرف شود. ۷

° علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر المیزان می‌فرماید: کلمه اکنه جمع کن با صدای زیر کاف است که بنا به گفته‌ی راغب به معنای ظریفی است که چیزی در آن پنهان و محفوظ شود، و کلمه وقر به معنای سنگینی گوش است.

¶ علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر المیزان می‌فرماید: به منزله‌ی تعلیل برای اعراض آنان از آیات خدا و یا هم برای آن و هم برای نسیان‌شان از پیش فرستاده‌های خویش است و در سابق در چند جا، معنای قرار دادن اکنه را در دل‌های کفار و وقر را در گوش‌های آنان توضیح دادیم.

۷ درس ۶۶ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۹ شهر رجب المرجب ۱۴۴۷.